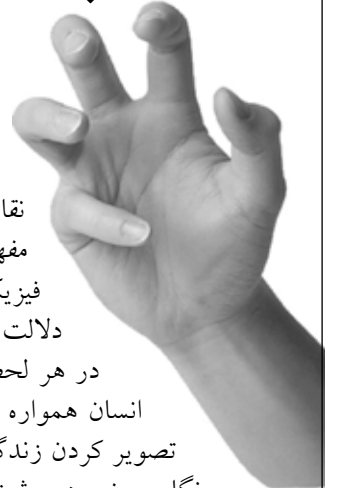




پرفورمنس آرت



پرفورمنس آرت ذات هر اجرایی است که بر انسان متکی باشد. پرفورمنس آرت با یک تابلوی نقاشی به وجود نمی‌آید. تابلوی نقاشی نهایت حدودی را که درمی‌نوردد هنرهای مفهومی است. اما اگر انسانی با هر صورت فیزیکی در فراسوی این تابلو باشد، اساس عمل، دلالت رویدادی است که بین انسان با تابلوی نقاشی در هر لحظه رخ می‌دهد.

انسان همواره زندگی می‌کند. پرفورمنس آرت نیز همواره به تصویر کردن زندگی انسان می‌پردازد. هر ترکیبی می‌تواند به مدد نگاه، برخورد و ثبت انسان با پیرامون و خودش یک پرفورمنس آرت باشد. چرا که انسان همواره در مسیر هر برون فکنی تغییرات شدید فیزیکی دارد که در حالت بازی شاید آنها را به فراموشی بسپرد. یک عطسه ساده تمام بدن را در مسیر خود شکل می‌دهد. بدن شکل عطسه می‌شود و این یعنی پرفورمنس آرت در هنر بدن. اولین تخته سیاه بشری، بدن اوست. پرفورمنس آرت نیز علم اجرایی بدن است به مدد فرو رفتن در ذهن و عبور کردن از گوهر مفهومی سایر هنرها و اشیاء. ره‌آورد این سازش، گونه‌گونی فعالیت‌ها و اعمال و رفتار انسان است که قسمتی از کائنات را شکل می‌دهد. این شکل‌گیری به هر صورت که از هر ذهنی بگذرد و آن ذهن در یک رفتار هنری، موفق به تصویر کردن و به شی در آوردن آن شود، و تصاویر بدنی نیز صورت اشیا به خود بگیرد پرفورمنس آرت را به وجود می‌آورد. بنابراین پرفورمنس آرت که درگیر باشکلی‌گیری بدن انسان و ترکیب آن با سایر هنرها در برابر هر رویدادی است روش خاص خود را مبتنی بر بازگشت طلب می‌کند. این روش از آنجا که در هر نفر کاملاً وجهه شخصی به خود می‌گیرد و بازگشت او به جهان پیرامون اوست، در ترسیم جهان‌های خود شخصی عمل می‌کند. در واقع پرفورمنس آرت شخصی‌ترین روش در هنر است. در این جا نیز این جهان‌های شخصی در ذهن تماشاگران و یا در فریم‌هایی ثبت می‌شود که خود نیز در فرا یافت‌ها و رویکردهای جریاناتی مشابه، خود انگیزگی‌هایی خاص خود را داشته‌اند. از این رو در تئاتر که هنری است ترکیبی هرکسی با اعتماد و اعتقاد به شخصی دیگر، به دیدار نحوه ثبت بازیگری‌پردازد. از این حیث است که «این هنر به چگونگی بستگی دارد، نه به چه، نه به محتوی ادبی، اما به پرفورمنس (ضرورت) محتوی حقیقی ربط پیدا می‌کند.» پرفورمنس محتوی هنر است. این گفته‌ی آلبرز (Albers) است که خود تحصیل کرده باهاوس بوده و در یکی از سخنرانی‌هایش برای دانش‌آموزان خود چنین توضیح داده است.

جولیا هیوارد (Julia Heyward) نیز که یکی از پرفورمرهای به نام امریکایی است عقیده دارد: «رفتن به یک پرفورمنس دقیقاً برابر با رفتن به یک کلیساست. در هر دو انسان خشمگین می‌شود - تکان می‌خورد - و دوباره آرام می‌گیرد.» از این رو پرفورمنس آرت در هر دو شاخه هنرهای تجسمی و هنرهای نمایشی به صورتی کاملاً بیرونی و با استفاده از قدرت ذاتی همه هنرها به درونی‌ترین لایه‌های ترس بشر از موقعیت فعلی او یورش می‌برد. اما عموماً پرفورمنس آرت خود را از کلمه و نه دیالوگ می‌رهاند تا بتواند بدون نقید اخلاقی آن در زمانه خود رها شود، شناخت و تبیین این لایه‌ها و نه ذم و ستایش اجرا از طریق شناسایی و کشف لایه‌های سنجش‌گر زیر نقد پرفورمنس آرت خواهد بود. اما پیش از هر اقدامی باید به تمایز بین وارپته، هپنینگ، رقص‌های مفهومی کلاسیک و مدرن که همه در حیطه پرفورمینگ آرت هستند پرداخت و آن‌ها را با پرفورمنس آرت یکی ندانست.

غایت سخن آن که به نظر می‌رسد هنر در تقابل همیشگی‌اش با اجتماع به تدریج وارد عرصه‌هایی جدی‌تر و هنر اندیشانه‌تری نسبت به وضع قبیل‌های کنونی شود و لزوم باز اندیشی فردی، که ریشه در شخصی‌گرایی هنری و سیر دلالت ورزی نشانه‌ها دارد، سرانجام ریاضیات تئاتر را به آن بر خواهد گرداند. به گفته آنتون آرتو «به هر سو که رو می‌کنی، هنوز اندیشیدن آغاز نکرده‌ای»

درک هنر



حتماً تا به حال برای تو هم بسیار پیش آمده که خواسته ای از هنرمندی بپرسی که: «این نقاشی (یا هر اثر هنری دیگر) تو چه معنی می‌دهد؟»، یا «از کجا می‌شود معنی آن را درک کرد؟» و یا بسیاری سؤالات دیگر از این دست. شاید هم پرسیده ای... و خیلی وقتها پاسخ قابل قبولی برای آن دریافت نکرده ای. می‌توانم بگویم که هیچ فرمول خاصی برای درک یک اثر هنری وجود ندارد. معنی آن، حالا هر چیز که می‌خواهد باشد، در وجود خود توست، توی بیننده. این وظیفه تجربه و احساس توست که آن را دریابی. خیلی وقتها «معنی دادن» را نمی‌شود تعریف کرد. یک مثالی می‌زنم:

روزی یک استاد ذن فنجانی چای را برای شاگردش پر می‌کند. آن قدر که چای از فنجان پر می‌شود و از آن سر می‌رود. شاگرد با دست پاچگی می‌گوید: «استاد دست نگهدارید، ... پر شد، بیشتر از این دیگر جایی ندارد»، استاد این طور پاسخ می‌دهد که: «آری، و تا زمانی که تو آن را خالی نکنی، هیچ جای دیگری برای بیش از این وجود نخواهد داشت.»

پس، خودت را خالی کن. مدتی وقت بگذار و کار را تماشا کن. اگر چیزی در آن وجود دارد که چشم تو را می‌گیرد، عمیق به آن نگاه کن. شاید چیزی در آن هست که تو باید پیدایش کنی...؟

تجربه ... و یا یک ضربه... چیزی است که هنرمند کوشش می‌کند تا آن را در هنرش پیاده کند. از آنجایی که هنرمند هم مثل دیگران، زندگی را در شکل‌های متفاوت آن تجربه می‌کند، لحظه‌هایی وجود دارند که ضربه ای بر روح او وارد می‌شود که پاک شدنی نیستند. یک ضربه بصری، یک حضور و ... که روح او را تسخیر می‌کند تا زمانی که مثلاً یک هنرمند نقاش با گذاشتن قلمش بر روی بوم، آن را بتواند بیرون بریزد. او در هر نقاشی می‌خواهد لحظه‌های پیوندش با آن اتفاق و یا خاطره را بازگو کند. وقتی تابلویی را به نمایش می‌گذارد، در واقع به بیننده اش اجازه می‌دهد تا هر چه قدر که می‌خواهد به آن نگاه کند و خودش دریابد که نقاشی درخت او، واقعاً پوست درخت و برگ‌هایش نیست... همان طور که دریا تنها پیکری برای آب نیست... شاید تو وقتی به آن نگاه می‌کنی، تصویر خاص دیگری را در آن درخت ببابی و یا ممکن است عمق روح دریا را از آن درک کنی ... شاید این درست آن چیزی نباشد که هنرمند در لحظه نقاشی آن تابلو در ذهنش می‌گذشته، ممکن است در آن لحظه فقط از ذهن تو بگذرد و یا احتمالاً به نیمه خودآگاه تو ربط داشته باشد.

آری، همیشه راه‌های گوناگونی برای درک یک اثر هنری وجود دارد. این که: تناسب این دست با سرش چقدر است؟ این صورت واقعاً شبیه خود مدل است؟ یا یک اثر سوررئال است؟ رنگ آمیزی این کار خوش آیند است یا نه؟ موضوع به اندازه کافی جذاب است؟ ... و سؤالاتی از این دست که بازگو کردنشان لیست بلندی را می‌طلبد... گرهی از درک اثر هنری باز نمی‌کند... سعی کن فقط ترکیب را نگاه کنی، و نه جزئیات را... گذشته از یافتن معنای هنری، شاید حس دیگری را هم هنگام دیدن اثر تجربه کرده باشی. آیا تا به حال شده است که به یک گالری یا بگذار، و یک اثر هنری تو را مدهوش خود کند؟ بعد مثلاً بگویی «این نقاشی چشم مرا خیلی گرفته است»، بدون این که واقعاً بدانی چرا. آیا این ارتباطی تعریف نشده با خاطره ای ندارد که هنرمند نیز در ناخودآگاه جمعی اش به نوعی آن را تجربه کرده است؟